

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

امردوم

در این امر دوّم از يك اشكال مهمی که در فقه وجود دارد آخوند جواب می‌دهد.

در ثمره نزاع در الفاظ عبادات گفته شد که قائل به صحیح، الفاظ عبادات برای آنها مجمل می‌شود و در مواردی که شك در جزئیت یا شرطیت يك شیء دارند به اصالة الاطلاق نمی‌توانند تمسك کنند؛ ولی اعمی‌ها می‌توانند به اصالة الاطلاق تمسك کنند و الفاظ برای آنها عنوان اجمال را ندارند.

آیا در الفاظ معاملات هم مسئله همین‌طور است، یعنی: کسانی که می‌گویند الفاظ معاملات برای صحیح وضع شده است حقّ تمسك به اطلاق را ندارند؛ و یا این‌که بین الفاظ عبادات و معاملات فرق است؟

اشکال این است که از طرفی می‌بینیم که مشهور قائل به صحیح شدند، حتی در الفاظ معاملات؛ و از طرفی می‌بینیم که مشهور فقهاء وقتی به کتاب بیع می‌رسند به اطلاق «احلّ الله البيع» زیاد تمسك می‌کنند که اگر شك کنیم که بیع باید عربی باشد یا نه، اطلاق «احلّ الله ...» عربیت را نفی می‌کند.

ظاهراً این‌جا هم صحیحی نباید به اصالة الاطلاق عمل کند کما این‌که در عبادات نمی‌توانست.

آخوند: برای این‌که این اشکال را حل کند که از يك طرف مشهور قائل به صحیح شدند و از يك طرف در شك در جزئیت یا شرطیت شیء به اصالة الاطلاق تمسك می‌کنند، می‌گوید:

در معاملات، الفاظی که در کلمات شارع وارد شده است، مثل: احلّ الله و... اطلاق آنها بر بیع عرفی حمل می‌شود، یعنی: در صورتی که شارع در مقام بیان باشد اطلاقش را بر بیع مؤثر عرفی. و احلّ الله البيع، یعنی: احلّ الله بیع عرفی حمل می‌کنیم را این‌جا دو بیان است که یکی به منزله علت و دیگری به منزله مؤید است.

علّت این است که اگر شارع از این بیع، بیع شرعی را اراده کرده باشد، دور لازم می‌آید. اگر بگوییم شارع که می‌گوید: احلّ الله البيع، یعنی: بیع شرعی، و بیع شرعی آن بیعی است که احلّه الله. پس اگر بیع در آیه را حمل بر بیع شرعی کنیم، دور می‌شود و معنای آیه این است که: احلّ الله البيع الّذی أحلّه الله. بنابراین مراد از بیع در الفاظ شارع، بیع عرفی است.

و مؤید این است که اگر غیر از شارع، شخص دیگری لفظ بیع را استعمال کرد و گفت: ارید بیعا، شما این لفظ بیع را بر بیع عرفی حمل می‌کنید. در الفاظ معاملات، شارع یکی از عرف و به منزله یکی از افراد مردم است، و وقتی چنین شد شارع هم اگر

لفظ بیع را استعمال کرد، مراد بیع عرفی است.

و وقتی که مراد از بیع، بیع عرفی شد، بیان تمسک به اصالة الاطلاق چنین است که:

اگر شك كنیم که آیا شارع عربیت را معتبر می‌داند یا نه؟ چون که این بیع را باید حمل بر بیع عرفی کنیم، برای حلّ این شك باید سراغ عرف رفت که آیا عرف، عربیت را معتبر می‌داند یا نه؟ فرض می‌کنیم که عرف عربیت را معتبر نمی‌داند، بنابر این می‌گوییم: حال که عرف عربیت را معتبر نمی‌داند پس شارع هم از احلّ الله البیع، اطلاق را اراده کرده است؛ زیرا شارع هم بیع عرفی را اراده کرده است، و اگر زائد بر بیع عرفی را اراده کرده بود و شرط زائدی را اراده کرده بود باید قرینه می‌آورد و حال آن که می‌بینیم که قرینه‌ای نیامده است.

پس با وجود قول به صحیح می‌توان به اصالة الاطلاق تمسک کرد.

فقط در يك مورد قائل به صحیح نمی‌تواند به اصالة الاطلاق تمسک کند و آن جایی است که مسئله علاوه بر این که از نظر شرع مشکوک است، نمی‌دانیم که آیا عرف هم این مشکوک را شرط می‌داند یا نه؟

صورت قبلی که تمسک به اصالة الاطلاق جایز بود جایی بود که از نظر عرف مسئله روشن بود و می‌گفتیم که عند العرف، اطلاق دارد، ولی از نظر شرع مشکوک بود؛ ولی این جا که از نظر عرف هم نمی‌دانیم که این شیء، شرط است یا نه، نمی‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم، زیرا گفتیم که شرط تمسک به اصالة الاطلاق، احراز عنوان مطلق است و وقتی که شك كنیم که آیا عرف، بلوغ را شرط می‌داند یا نه؟ برمی‌گردد به این که آیا عرف به این بیع غیر بالغ، بیع می‌گوید یا نه؟ که این جا عنوان مطلق احراز نشده و مجرای اصالة الاطلاق نیست.

حالا که در این مورد نمی‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم، نتیجه این است که اصل، فساد است و این اصالة الفساد از راه استصحاب است که بیان استصحاب چنین يك معامله‌ای شده است و شك می‌کنیم که آیا اثر (نقل و انتقال) حاصل شده است، عدم حصول اثر را استصحاب می‌کنیم، به اینکه قبل از معامله، اثری نبود و حالا هم عدم حصول اثر را استصحاب می‌کنیم. پس اصل، فساد است و اصالة الفساد در جایی است که اصالة الاطلاق جریان ندارد.

امر سؤم

ما که بحث از صحّت و فساد می‌کنیم می‌خواهیم ببینیم کدام جزء و شرطی موجب اخلال به مأموریه بوده و نتیجه‌اش فساد است؟ آیا اخلال به هر جزء مأموریه یا هر شرط، موجب فساد می‌شود یا نه؟

آخوند ابتدا يك تقسیمی دارد که آن چه که دخالت در مأموریه دارد:

یا وجودی است، مثل: سجده و رکوع.

و یا عدمی است، مثل تروک در باب روزه که ترك الأكل و ... دخالت در مأموریه دارد.

بعد از این تقسیم آخوند با عدمی‌ها کاری ندارد و برای آن وجودی‌ها تقسیمی می‌کند که يك شیء که دخالت در مأموریه دارد.

یا دخالت در ماهیت مأموریه دارد.

یا دخالت در تشخیص خارجی مأموریه دارد.

و دخالت هر کدام از این دو یا به نحو جزء است و یا به نحو شرط.

پس مجموعاً 4 صورت است و يك صورت پنجم هم داریم که در آخر بحث می‌گویند.

يك شیء که دخالت در ماهیت مأموریه دارد، یعنی: شارع وقتی می‌خواسته این ماهیت و ترکیب مأموریه را تصور کند و متعلق برای امر قرار دهد، آن شیء را در نظر گرفته و بدون آن شیء، یا ماهیت مأموریه اصلاً وجود پیدا نمی‌کند، و یا اگر وجود پیدا کند آن اثر مترتبه بر آن، پیدا نمی‌شود.

يك شیء که دخالت در ماهیت مأموریه دارد یا جزء مأموریه است یا شرط است. جزء، مثل رکوع: شارع وقتی می‌خواسته نماز را در نظر بگیرد و متعلق امر قرار دهد، رکوع را به عنوان جزء دخیل در ماهیت نماز در نظر گرفته است.

شیء که دخالت در ماهیت دارد به‌طوری که اگر آن شیء نباشد از حیث ترکیب و ماهیت خارجی ضرری نمی‌زند، ولی اثری که مترتب بر آن مرکب است تحقق پیدا نمی‌کند، از آن شیء، تعبیر به شرط می‌شود، مثل طهارت که نبود آن ضرری به ترکیب نماز نمی‌زند، ولی اثر نماز بدون آن مترتب نمی‌شود.

شرط ماهیت سه جور است:

1- شرط مقدم: مثل طهارت، بنابر این که طهارت را همان غسلات و مسحات بدانیم.

2- شرط مقارن: مثل استقبال یا مثل طهارت، بنابر این که طهارت را آن اثر باطنی بدانیم.

3- شرط متأخر: مثل غسل زن مستحاضه که شرط برای صحّت روزه روز قبلش است.

چیزی که دخالت در تشخیص خارجی مأموریه دارد، مثل این که نمازی را خارجاً در مسجد بیاوریم. این خصوصیت «بودن در مسجد» مربوط به مأموریه است، ولی دخالتی در ماهیت مأموریه ندارد.

این چیزی که دخالت در تشخیص خارجی مأموریه دارد دو جور است:

1 - به نحو جزء است، مثل: 5 مرتبه گفتن ذکر رکوع در نماز.

2 - به نحو شرط است، مثل: نماز در مسجد.

این جزء و شرط: یا سبب مزیت است و یا سبب نقصان. پس 4 صورت پدید می‌آید:

1- جزء الفرد که سبب مزیت است مثل: تعداد اذکار رکوع که خصوصیت در تشخیص است و ربطی به ماهیت ندارد و موجب

مزیت است.

2. جزء الفرد که سبب نقصان است، مثل: اگر فقیهی قرآن بین دو سوره (خواندن دو سوره) را مکروه دانست - یعنی: ثواب نماز را کم می‌کند -، روی این قول اگر کسی علاوه بر يك سوره، سوره دوّمی هم خواند، این خصوصیتی است که در تشخص مأموریه دخیل است و ربطی به ماهیت ندارد و موجب نقصان است.

3. شرط الفرد که موجب مزیت است، مثل: خواندن نماز در مسجد که این «بودن در مسجد» شرط و قید است و موجب مزیت است.

4. شرط الفرد که موجب منقصت شود، مثل: خواندن نماز در حمام.

حالا بحث این است که از این صور متعدّد، اخلاص به کدام يك موجب فساد می‌شود.

خلاصه تقسیمات

شیء دخیل در مأموریه دو صورت دارد:

1- عدمی است.

2- وجودی است، که دو صورت دارد:

الف) آن شیء وجودی، دخیل در ماهیت مأموریه است، که این هم دو صورت دارد:

صورت اوّل: آن شیء دخیل، جزء ماهیت است، مثل: رکوع.

صورت دوّم: آن شیء دخیل، شرط ماهیت است، مثل: طهارت. این شرط به سه صورت شرط متقدّم، شرط مقارن و شرط متأخر می‌باشد.

ب) آن شیء وجودی، دخیل در تشخص و وجود خارجی مأموریه است، که این دو صورت دارد:

صورت اوّل: آن شیء دخیل، جزء است، که دو حالت دارد:

یا سبب مزیت است، مثل: تعداد اذکار رکوع؛ و یا سبب نقصان است، مثل: آوردن سوره دوّم بنا بر کراهت قرآن دو سوره.

صورت دوّم: آن شیء دخیل، شرط است، که که این صورت هم دو حالت دارد:

یا سبب مزیت است، مثل: خواندن نماز در مسجد؛ و یا سبب نقصان است، مثل: نماز خواندن در حمام.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ